

مکاسب محرمه / حلق لحیه

بسم الله الرحمن الرحيم

ادله حرمت حلق لحیه

اولین دلیل: آیه ۱۱۹ سوره نساء

اولین دلیل برای حرمت حلق لحیه آیه شریفه **وَلَا مَرْئُهُمْ فَلْيَغْيِرْ خَلْقَ اللَّهِ** بود در باب این آیه بحثمان تمام شد اما یک نکته ای وجود دارد:

شمول « لَيَغْيِرْ خَلْقَ اللَّهِ »

آن این است که ما عرض کردیم **لَيَغْيِرْ خَلْقَ اللَّهِ** هم شامل تغییر فطرت می شود و هم شامل تغییرات دیگری که داده می شود منتهی تغییراتی که ناپسند و مضموم است. ظاهر کلامی آقای سبحانی که در کتابشان دارند از چند جهت با آنچه که ما عرض کردیم تفاوت دارد یکی این است که ایشان می فرمایند **لَيَغْيِرْ خَلْقَ اللَّهِ** ربطی با تغییر خلق خلقت ندارد و شامل تغییر فطرت نمی شود به دلیل اینکه در ذهنشان این بوده که یغیرن تغییر حقیقی عمل خارجی است نه تغییری که در ذهن داده می شود شامل تغییر در خلقت نمی شود

نظر آقای اعرافی

به نظر می آید این وجهی ندارد **لَيَغْيِرْ خَلْقَ اللَّهِ** هم می تواند شامل تغییر در درون و فطرت شود هم شامل تغییرات بیرونی شود وجهی برای اینکه بگوییم تغییر در خلقت خارج از مفاد آیه است وجود ندارد و لذا این تفاوتی است با آنچه که ما عرض کردیم و ایشان دارند.

اگر بخواهیم نظر ایشان را با احتمالی که ما عرض کردیم بیاوریم چهار احتمال در آیه می شود دو احتمالی که اول گفتیم که اولی این بود که بگوییم لیغیرن اطلاق دارد وجه دوم این بود که به تغییر فطرت اختصاص دارد وجه سوم این بود که ایشان می فرمایند که تغییر فطرت را نمی گیرد و تغییرات دیگری را می گیرد که برای آن ملاکی ارائه نکرده اند وجه چهارم این است که هم تغییر فطرت و هم تغییرات خارجی دیگر را می گیرد اما تغییرات ناپسند را می گیرد قید ناپسند و مضموم از آیه استخراج می شود برای خروج از ۳/۱۰ محاذیر.

ادله روایی حرمت حلق لحیه

اگر از آیات بگذریم وارد بحث روایات می شویم. بخشی از روایات در جلد اول وسائل الشیعه ابواب آداب حمام آمده است. روایات متعددی وارد شده که بخشی در این باب است انشاءالله به تدریج همه آنها را بحث می کنیم.

عدم معتبر بودن سند روایات

پیشاپیش دورنمایی از روایات در ذهنتان باشد و آن دورنما این است که این مسأله با اینکه به نحوی در ارتکازات جا افتاده است که به نحوی حلق لحیه حرام یا مضموم است اما وقتی وارد روایات می شویم کار بسیار مشکل و دشوار می شود از جهت اینکه روایات معمولاً سند معتبری ندارند عمده این روایات سندشان مواجه با مشکل است یکی دو روایت است از مجموع بیست سی روایت که می شود سندی برایشان درست کرد. این روایات هم از نظر سندی و هم دلالتی با مشکلات زیادی مواجه هستند و اینکه بخواهیم از این مجموعه یک روایتی که تام باشد و خیلی روشن و به تنهایی یک روایت تام باشد می توانیم بگوییم نداریم و خیلی مشکل است که بتوانیم ثابت کنیم. و لذا از لحاظ روایی این دشواری وجود دارد این از یک طرف است که روایات معمولاً در سندشان اشکال دارند و غالباً در دلالتش یک خدشه یا یک وجهی در نقاش و مناقشه می شود وارد کرد. از این جهت است که این کلیت وقتی ما به هر یک از این روایات بپردازیم با یک چنین دشواری سندی و دلالتی مواجه هستیم.

کثرت روایات شیعی و سنی

از طرف دیگر کثرت این روایات طوری است که برای یک فقیه خیلی مشکل است که این همه روایت را ولو اینکه تک تک آنها در سندش یک حرفی و حدیثی و خدشه ای وجود دارد اما این کثرت یک مقدار برای یک فقیه دشوار است که آن را کنار بگذارد بآضافه آن ارتکاز متشرعه که در اینجا هم با این روایات همراهی می کند. این هم از یک جهت بود. نکته سوم اینکه این تعدد روایات هم در میان شیعه است و هم در عامه است.

ارتکازات متشرعه

نکته چهارم هم این است که این روایات همراه با ارتکازی است که آن ارتکاز را بحث خواهیم کرد. این هم از جهت دیگری که یک ارتکاز متشرعی میان متشرعه وجود دارد که باید این را در نظر گرفت.

شهرت فتوایی روایات

نکته پنجم این است که این شهرت در بین متقدمین خیلی واضح نیست و این بحث مطروح نیست و لذا نمی توانیم بگوییم شهرتش چه طوری است و در بین متأخرین هم به صورت خیلی گسترده این شهرت پیدا شده است. بنابراین از یک طرف شهرت روایی است با همه ضعفهایی که وجود دارد از طرفی شهرت فتوایی در عصر اول وجود نداشته و از طرفی شهرت فتوایی در عصر دو و سوم و چهارم به صورت عظیمه ای وجود دارد و از طرفی ارتکاز هم وجود دارد و هم محل خدشه هایی است که بعد می گوییم.

نظر آقای خویی (رحمة الله عليه)

این پنج شش مطلب را که با هم ببینید احساس می کنید که چرا این بحث دشوار و حساس شده است. از یک طرف کسی مثل آقای خوئی می بینیم که به لحاظ استدلالی دستش یک جا بند نیست از نظر استدلالی ایشان حتی کراهتش هم به نظر ایشان روی متدی و روش اجتهادی که ایشان دارند حتی کراهتش هم جایی بند نیست و با یک نوع احتیاط و امثال اینها همراه است. بحث مقدم لویه و عارضه در فتوای ایشان آمده و مشهور بوده است که ایشان چنین فتوایی دارند. که به شکل پرفسوری است. یعنی ایشان از نظر استدلالی به این رسیده که اشکالی ندارد و از نظر فتوایی به احتیاط واجب رسیده اند که در حد مقدم لویه نه طرفین لویه، می خواهم بگویم فتوای ایشان اینقدر ضعیف است که یک احتیاط شده بدون اینکه استدلال را قبول داشته باشند. گویا یک نوع جرأتی نکرده اند که به جواز فتوی دهند.

نظر آقای خرازی (حفظه الله)

این از احتیاطهای واجب است و از طرف دیگر در همین احتیاط واجب هم مقدم لویه را احتیاط کرده اند یعنی طرفین را می گویند مانعی ندارد. یک طرف قضیه ایشان قرار می گیرد و یک طرفش هم مرحوم بلاغی طبق آنچه که نقل شده قرار می گیرند. که با شدت و حدت تمام دفاع می کنند که حرام است و از حرامهای واضح و بین است یا مثل آقای خرازی که به همین سمت دارند که یعنی حالت استدلال را تام می دانند و فتوای روشنی بر این مسأله وجود دارد.

این دو طرف قضیه که کسانی که در مقام استدلال برای کراهتش هم می گویند دلیلی ندارد. این روایات سند یا دلالت ضعیف دارند و ارتکاز هم جایی بند نیست و آیه هم بگذاریم کنار. و به شهرت هم توجهی ندارند و اگر هم باشد شهرت عند المتقدمین است که اینجا وجود ندارد یعنی اینقدر پایه را سست می بینند. این طرف طیف اقوال است تا آن قوی که قائل به حرمت بینه است می گوید حرمت دارد و حرمتش واضح است و این هم فتوا است نه اینکه احتیاط و اینها باشد. این دو طرف قضیه است که یک طرفش احتیاط واجب در حد مقدم لویه نهایتش بیرون می آید و در استدلال چیزی نیست تا این طرفی که حرمت کامل حلق لویه به طور کامل است به عنوان یک فتوی و مستند به ادله روشن، و بین اینها کسانی که قائل به کراهت هستند و کراهت را مسلم می دانند و امثال اقوالی که در میانه این دو طیف قرار می گیرد. بحث چنین پیچیدگی دارد که اجمالش را عرض کردم. یعنی نه موضوعی است که بگوییم روایت و شهرت ندارد که شهرت و روایت هم دارد و هم ندارد ارتکاز وجود دارد ولی در عین حال گیری در آن است و امثال اینها، اینها چیزهایی است که وجود دارد در واقع ارتکاز و سیره، اینها دورنمای بحث است.

« داشتن لحيه » سنت اسلامي

يك نکته ديگر اينجا عرض كنم و آن اين است كه اصل اينكه شايد در اين جهت كه يك نوع سنت اسلامي است اصل اينكه كسي ريش داشته باشد اين را فكر مي كنم كسي نتواند خدشه وارد كند. حد وجوب و استحباب و اينها را نمي گوييم ولي في الجملة اينكه در روش زندگي ائمه و اصحابشان و روش زندگي و آداب زندگي اجتماعي مسلمانها اين بوده كه اصحاب لحيه بودند و حلق نمي كردند فكر مي كنم در اين هيچ ترديدي وجود ندارد. آنچه كه در تواريخ آمده است مثلاً در مورد هيچ امام معصومي نيامده كه مثلاً حلق لحيه اي شده هر چه آمده اين بود كه محاسن را چه طور مي زدند و چه طور اصلاح مي كردند و گاهي تفاوتهايي كه بين آنها و ديگران گفته مي شده در همين گفته مي شد و لذا از جهت اصل اينكه يكي از سنن اسلامي ذو لحيه بودن است و اين است كه شخص محاسن داشته باشد اين شايد قابل هيچ خدشه اي نباشد اين از مسلمات و از امور واضحه اي است كه از مجموعه تاريخ و سيره و روايات و اينها استفاده مي شود و لذا در اين جهتش نمي شود ترديد كرد. اين كه خلافتش نيست هر چه از بزرگان نقل شده اين طرف است اين استمرار و مداومت نوعي رجحان را مي رساند.

جمع بندي مقدمه

گفتيم كه از سيره فعلي همانطور كه علما فرموده اند فقط اباحه استفاده مي شود ولي در جايي كه همراه با تكرار باشد و خلافتش مشاهده نشود و بخصوص يك مجموعه اي از روايات در اين وجود دارد كه من حيث المجموع كسي نمي تواند به صورت كلي كنار بگذارد و آن ارتكاز هم وجود دارد اين مجموعه آنچه كه به آن از روايات متعدد به آن خواهيم پرداخت في العامة و الخاصة مضافاً به اين سيره و ارتكازي كه وجود دارد اصل اينكه اين از سنن و امور راجحه في الشرع است به نظرم قابل خدشه نيست و از مسلمات است. روايات را مي خوانيم و مي بينيم اين مجموع تعدادش در دلالتش بر اصل رجحان هيچ ترديدي نيست دلالتش بر حرمت و وجوب و اينها ترديد دارد البته سندش هم چون تعدد دارد نمي شود اينها را به راحتی كنار گذاشت. ما تسامح را قبول داريم. عرض ما اين است كه با قطع نظر از تسامح، اگر تسامح در ادله سنن بگيرد پايش خيلي محكم است اگر آن را هم نگیرد به سادگي نمي شود اين را كنار گذاشت. ما چه آن مبنا را بگيريم و چه نگيريم اين روايات به اين كثر كه در آن في الجملة اين رجحان وجود دارد نمي شود كنار گذاشت به نظر مي آيد اصل رجحان لحيه و اينكه از سنن اسلامي است اين از مسائلي است كه نمي شود از آن چشم پوشي كرد و نظر آقاي خوئي و اينها هم قطعاً اين نيست. و آقاي خوئي و كساني كه روايات را به دقت خدشه کرده اند و كنار گذاشته اند ولي باز وقتي برگردد و اين مجموعه را ببيند نمي تواند بگويد اين از سنن و آداب نيست و لذا اين قطعي است. فعلاً ما وارد روايات نشديم گفتيم چشم انداز كلي بحث را بگوئيم در اين چشم انداز گفتيم كه مشكلات و موانعي كه در پيش رو است براي اينكه انسان به روشني به اين سمت و آن سمت برود اين را توضيح داديم و عرض كرديم كه اگر ايشان اين

حد از آن را گفته باشند یعنی باید گفته شود که این همه روایات و تاریخ و سیره و ارتکاز را نمی شود حداقل از آن به عنوان یک سلوک اسلامی و ادب و امر راجح از آن چشم پوشی کنیم این حداقلش است. ارتکاز سیره کمی متفاوت است اینجا به هم منطبق و نزدیک است ولی گاهی یک چیزی در ارتکازات است ولی امری که سیره بر آن مستمر باشد نیست سیره عمل است ارتکاز این است که کار به عمل ندارد. منتهی خیلی جاها با هم منطبق است. این دورنمای قصه است. و ما نتیجه ای نگرفتیم. گاهی مصداقاً با هم جمع می شود یعنی سیره بر این است که لحنه دارند و حلق نمی کنند ارتکاز بر این است که اینطور نمی کنند. و اما به ترتیب این روایات را عرض می کنیم.

روایت اول: روایت « محمد بن علی »

در جلد اول وسائل کتاب الطهارة ابواب آداب حمام باب شصت و هفت، روایت اول، محمد بن علی بن الحسین قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم « حُقُّوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشْبِهُوا بِالْيَهُودِ » این روایت از من لا يحضر نقل شده و مرحوم صدوق در اینجا می فرمایند و نوع اسنادش از مراسلات صدوق است منتهی از مراسلاتی است که به اسناد جازم است مرحوم صدوق می فرمایند که قال قال رسول الله. این اسناد جازم است که حضرت فرمودند « حُقُّوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشْبِهُوا بِالْيَهُودِ ».

استدلال اول بر « حُقُّوا الشَّوَارِبَ وَ ... »

سه جمله اینجا است یکی اینکه شارب را أخذ یا قطع یا کوتاه کنید تعبیری که در ترجمه حف می آید و شواربتان را بگیرید و نگذارید طولانی شود و اعفوا اللحى، اللحى جمع لحنه است اعفوا هم از إعفا می آید إعفا هم یعنی آزاد بگذارید یعنی نگیرید. از شواربتان بگیرید و لحنه هایتان را رها کنید و لا تشبهوا باليهود. خودتان را شبیه یهود قرار ندهید که یهود بعکس عمل می کردند که لحنه ها را کوتاه و شوارب را بلند می کردند.

کراهت « بلند کردن شارب »

بحث شارب که بلند کردن شارب مکروه است و از حدی که لب را بگیرد و طولانی شود این در روایات تصریح شده که مکروه است و کراهت مؤکده هم دارد. این در روایات زیاد است. و کوتاه بودن شارب مستحب است. و بلند بودنش مکروه است. اینجا دارد که « حُقُّوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشْبِهُوا بِالْيَهُودِ ».

سند روایت « محمد بن علی »

این یک روایت است اما من حیث السند. و قد مر مرارا. اینکه در مراسلات صدوق سه نظریه وجود دارد نظر اول این است که مطلق مراسلات ایشان معتبر است نظر دوم این است که مطلقاً معتبر نیست و نظر سوم تفصیل بین اسناد جازم و غیر جازم صدوق است آنجایی که اسناد جازم دهد معتبر می شود.

اسناد جازم و غیر جازم

آنجا که اسناد غیر جازم باشد غیر معتبر می شود. مثلاً آقای فاضل یا حضرت امام هم تا حدی به این تمایل دارند اسناد جازم این است که مرحوم صدوق می فرماید که قال الصادق، قال امیر المؤمنین یا قال رسول الله. نسبت به قال دهد بگوید فرموده اند اسناد غیر جازم این است که بگوید روی عن الصادق، می گویند این دومی غیر جازم معتبر نیست ولی جازمش معتبر است این سه نظریه است اینجا از اسنادهای جازم است.

اگر کسی قائل به قول اول باشد که مطلق مرسلاتش را معتبر بداند این معتبر است اگر هم کسی قائل به قول سوم و تفصیل باشد باز این معتبر است چون اینجا اسناد جازم است و اما اگر کسی اینها را نپذیرد معتبر نیست. ما هم همان قول دوم را بیشتر ترجیح دادیم که مرسلات ایشان معتبر نیست و لذا این از نظر سندی محل بحث است و علی المینا نمی شود آن را روی قول دوم قبول کرد. این به لحاظ سند.

دلالت بر استحباب « لَحِیَه داشتن »

اما من حیث الدلاله گفته شده که این دلالتی بر بحث ما ندارد این اشکالی است که در کلمات آقایان آمده است. دلالت بر بحث ما ندارد برای اینکه امر یا به توفیر لَحِیَه است و شعر لَحِیَه است. و اینکه بلند باشد و کوتاه نشود این امر تعلق به این نگرفته که ریش داشته باشید و اصل محاسن داری را امر کند بعد هم بگوییم امر ظهور در وجوب دارد اصلش که واجب شد ضد عامش که ترک لَحِیَه باشد که همان حلق لَحِیَه می شود بگوییم حرام است اگر در روایت آمده بود که کونوا ذا محاسن ذا لَحِیَه ذوی اللّٰهی می گفتیم که باید ریش داشته باشد ضد عامش حرام می شد ریش داشتن واجب است ترکش حرام می شد و دلیل بر موضوع و بحث می شد اما اینجا امر روی کونوا من ذوی اللّٰهی نیامده بلکه امر روی أعف اللّٰهی آمده یعنی ریش را بلند بگذارید و کوتاه نشود. اگر این باشد که ظاهر روایت این است قطعاً این باید بگوییم مستحب است چون ما هیچ قائلی نداریم که بگوید ریش باید بلند باشد. حتی تا حد قبضه هم که در روایات آمده که بالاتر از یک قبضه مکروه است در حد قبضه هم کسی نگفته واجب است.

دلالت اقتضائی روایت « محمد بن علی »

بنابراین امر روی إعفای لَحِیَه و توفیر شعر لَحِیَه. زیاد بودن و بلند بودن آن، نه دارای اصل لَحِیَه بودن، امر روی چیزی آمده که قطعاً ما باید این امر را حمل بر استحباب کنیم. می گوید این کمیت بلند باشد مستحب است دلالت اقتضاش این است که اصلش هم قطعاً مستحب است اصلش را قبول داریم ولی واجب یا مستحب، این از روایت در نمی آید. اصلش را قبول داریم دلالت اقتضا دارد وقتی می گوید بلند باشد. ظهور امر وجوب است. این ارتکاز قطعی بر این است که هیچ کس نمی گوید ریش باید حتماً بلند باشد از عصر معصومین تا عصر ما هیچ روایت و

فقیهی نگفته است. چنین فتوایی واقعاً نیست. خیلی مستحبات داریم که مستحب است و یک استحباب اضافه ای بر آن آمده است این اولاً، اگر یک کمی بخواهیم جدی تر صحبت کنیم ممکن است کسی بگوید اصلش هم مسلم نیست این یک استحباب روی بلند بودن ریش است به حیثی که اگر کسی ریش را بلند نمی خواهد بگذارد کوتاهش اصلاً استحباب ندارد آنچه که مستحب است مستحب ارتباطی است نه استقلالی، مستحب است که ریش بلند داشته باشد که اگر ریش بلند نباشد کوتاهش هم استحباب ندارد ممکن است حتی استحبابی باشد و لذا ما اول برای اینکه شما را همراهی کنیم کمی همراهتان شدیم و گفتیم اصلش مسلم است ولی وجوب و استحبابش معلوم نیست ولی حالا می گوئیم اصلش هم مسلم نیست. این یک نکته بود.

اگر ما باشیم و این روایت می گوید محاسن بلند مستحب است اگر خیلی بخواهیم همراهی کنیم می گوئیم که دلالت اقتضایی دارد برای اینکه اصل لحيه داشتن هم مستحب است اما اینکه مقابلش کراهت دارد امر به این معنایش این نیست که کراهت ضدش است. گفتیم گاهی فعل چیزی مستحب است و ترکش مکروه است برای اینکه مکروه بودن باید در آن مفسده باشد عدم المصلحه در کراهت کافی نیست وجود مفسده لازم است این را قبلاً بحث کردیم. این یک اشکال است که در اینجا مطرح است یعنی مناقشه دلالتی است که اینجا هست.

بنابراین مناقشه این روایت یک حکم استحبابی است برای اینکه محاسن بلند باشد البته بلند بودن در جاهای دیگر تهدید شده که خیلی بلند بودنش هم مکروه است و مغبوض است به این اشاره دارد اگر هم دلالت اقتضایی داشته باشد این است که اصلش هم مستحب است اما اینکه ریش داشتند واجب است و حلق لحيه حرام است از این بیرون نمی آید.

استدلال دوم:

حرمت در « لا تشبهوا بالیهود »

و نکته دیگری در تقریر استدلال به اینجا مطرح کند که در واقع اولین استدلال به همین « أَعْفَ اللَّحَى » بود که جوابش این است ممکن است به این روایت استدلال شود با توجه به آن لا تشبهوا بالیهود، که گفته شود که لا تشبهوا بالیهود مانعی ندارد که حکم الشوارب و أَعْفَ اللَّحَى مستحب باشد اما لا تشبهوا بالیهود اصلش این است که نهی دال بر حرمت باشد و سیاقش دلیل نمی شود که اگر دو جمله استحبابی و رجحانی شد جمله سوم هم باید رجحانی باشد آن اگر مانعی نداشته باشد ما ظهور حرمت و الزامش را حفظ می کنیم پس لا تشبهوا بالیهود دلالتش بر حرمت حفظ می شود و محفوظ است. این از یک جهت پس لا تشبهوا نهی است و نهی هم تحریمی است و تشبهوا بالیهود هم در اینجا مقصود یک نکته جدیدی است نه نکته قبلی، می خواهد بگوید کاری که یهود می کردند که حلق لیه می کردند این کار را نکنید. لا تشبهوا بالیهود در واقع روایت می گوید که مستحب است شارب را کوتاه کنند و ریش را بلند بگذارند و به این هم اضافه می کنند که حلق لحيه جایز نیست.

بنابراین احتمال لا تشبهوا بالیهود این یک امر و مفاد جدیدی دارد و تحریمی است لا تشبهوا بالیهود یعنی لا تحلقوا لحیتکم. این یک تقریر است که بنا بر این تقریری که می‌گوییم لا تشبهوا بالیهود یک مطلب جدیدی است غیر از دو چیز قبلی است آن دو استحبابی است شارب را کوتاه کنید ریش را بلند بگذارید مستحب است چون نمی‌توانیم آن را واجب بگیریم. و تشبه به یهود نداشته باشید که ریش را حلق کنید این یک تقریر است که بنابراین تقریر لا تشبهوا بالیهود می‌خواهد بگوید نهی از حلق کنید.

این هم نوع دوم استدلال به اینجاست که اینجا استدلال به أعفوا اللّٰهی نمی‌کنیم استدلال به فقره آخر می‌کنیم آن استدلال اول ما استدلال به أعفوا اللّٰهی بود جوابش هم همان است استدلال دوم و تقریر دوم این است که به لا تشبهوا بالیهود با این تقریری که عرض کردیم استدلال کنیم این یک احتمال است نمی‌توانیم به صورت قاطع نفی کنیم.

تعلیل در « لا تشبهوا بالیهود »

احتمال دیگری هم اینجا وجود دارد و آن این است که لا تشبهوا بالیهود به منزله تعلیل قبل باشد و این همان چیزی است که گاهی می‌گفتیم که جمله‌هایی هستند که ادات تعلیل ندارند ولی عرف می‌فهمد که این در واقع مکمل بحث قبل است. به اینها می‌گویند جمله‌هایی که به منزله تعلیل است نازل منزله تعلیل است و این را در روایات زیاد داریم حکم این جمله‌ها هم حکم حکم تعلیل می‌شود. اگر این باشد آن وقت بنابر احتمال دوم لا تشبهوا بالیهود یک فراز و فقره جدیدی نیست بلکه علت برای قبل است اینطور است که شارب را کوتاه کنید لحيه را بلند بگذارید چرا برای اینکه نباید به یهود تشبه پیدا کنید. اگر کسی شارب را بلند بگذارد و ریش را کوتاه کند این تشبه به یهود است شما این کار را نکنید این در واقع به منزله علت است بنابراین این استدلال دوم هم وجود دارد اگر هم نگوییم آن احتمال دوم تعیین دارد نگوییم این ظاهر است که بی‌ظهور هم نیست چون تشبه خودش چیز خاصی نیست تشبه اصولاً یک عنوان کلی است که باید یک مصداق پیدا کند ظاهرش این است که این تشبه بیان کبرایی است که مصداقش قبلی‌ها است این ظاهر است و لذا چیز جدیدی نیست.

حالا اگر هم نگوییم که احتمال دوم که نازل به منزله تعلیل ظهور روایت است لا اقل من الاجمال. نمی‌توانیم بگوییم حتماً لا تشبهوا بالیهود می‌خواهد حکم جدیدی علاوه بر احکام قبلی بگوید. ممکن است کسی تقریر سومی اینجا بیاورد ما در استدلال به این چند تقریر داریم تقریر اول این است که به أعف اللّٰهی تمسک کنیم و قد مر الجواب، تقریر دوم این است که لا تشبهوا را حکم جدیدی بگیریم و بگوییم ناظر به حلق است غیر از بحث قبلی است. این هم گفتیم که احتمال آن طرفش هم است که تعلیل باشد.

استدلال سوم: وجوب داشتن لحيه

تقرير سوم اين است كه ما اين مجموعه را با هم بينيم بگوئيم كه حقا الشوارب و أعفوا اللحي أعفوا اللحي يعنى ريش را بلند گذاشتند. ولى علتى كه مى گويد لا تشبهوا باليهود اين قرينه مى شود براى اينكه آن أعف اللحي مقصود بلند گذاشتن نيست مقصود داشتن ريش است. اين تقرير سوم است كه مى گوييم لا تشبهوا باليهود به منزله التعليل است ولى اين تعليل نشان مى دهد كلمه أعفوا مقصودش اين است كه ريش داشته باشيد نه اينكه ريش بلند بگذاريد براى اينكه حضرت مى فرمايد كه لا تشبهوا باليهود ظاهرش هم نهى و حرمت است و تشبه به يهود هم به اين بوده كه حلق كند و بى ريش شود.

اين روايت مى گويد آنها ريش را مى تراشيدند و سبيل را بلند مى كردند اين روايت مى گويد اين كار را نكنيد ولو اينكه كلمه أعفوا آمده و أعفوا يعنى بلند نگه داشتند. اما چون تشبه علت اين است و تشبه هم در حلق است نه در اصل کوتاه كردن، و لذا ممكن است بگوئيم كه اين قرينه مى شود كه أعفوا در اینجا يك تصرف مجازى باشد أعفوا اينطور است نه اينكه بلند باشد بگذاريد از **منابض ۴۱/۲۲ بالاتر** بيايد.

مفهوم « أعفوا »

« أعفوا » اينطور نيست كه مجاز كلى باشد بايد به معنای « أعفوا » دقت كرد، إعفا يعنى رها كردن، اين رها كردن اول به ذهن مى آيد كه بگذارد بلند شود ولى رها كردن يعنى از ريشه آن را قطع نكن بگذار از ريشه بيرون بيايد در حاليكه صدق محاسن كند.

اين هم تقرير سوم است. ما قرينه اش را مى گوييم كه نهى است كه در لا تشبهوا آمده و اين نهى را نمى توانيم نهى تنزيلى بگيريم و ظاهرش هم منزله تعليل است اين علت تصرفى در معلل مى كند و آن را به آن شكل در مى آورد.

إشكالات روايات باب « حلق لحيه »

اين يك بحث است يك نکته مهمى كه ايشان اشاره مى كنند و اشكالى كه به اين روايت و رواياتى از اين قبيل وارد مى شود:

الف. عدم مرسوم بودن در « حلق لحيه » يهود

يكى اين است كه ظاهرش اين است كه در يهود اين ريش کوتاه كردن و اينها در احكامشان نيست در عملشان همچنين چيزى نيست يعنى احبار و يهوديان و اينها چنين چيزى مرسوم نبوده كه ريش را کوتاه كنند. مثلاً اين در ايرانيان قديم مرسوم بوده يا در روم و اينها شايد مرسوم بوده ولى در سنن يهودى و اينها نه به لحاظ فقهيان

چنین چیزی است. یهودیت احکام و شریعت دارند بر خلاف مسیحیت. در شریعتشان نیست در عملشان هم چنین چیزی نبوده است. و لذا یک سؤال جدی در این روایات وجود دارد که این تشبیهی که گفته شده یعنی چه؟ این خیلی امر واضحی از لحاظ تاریخی نیست یک مقدار کار را مشکل می کند. بحث تشبه به کفار هم بعد می آید.

ب. اصل عدم شباهت به یهود

یک اشکال دیگری هم در این روایت است که در جای دیگری آقای تبریزی فرموده اند ولی در واقع در همه اینها می آید این است که ممکن است کسی بگوید این حکم حف و أعفوا یک حکم است نه دو حکم، یعنی می گوید که نیاید آنچه که در یهود یا امثال یهود متعارف بوده که سبیل را بلند می گذاشتند و ریش را می زدند. می گوید این کار را نکنید شما بعکس عمل کنید یعنی آنچه که کراهت یا حرمت دارد تشبه است تشبه هم این است که سبیل را بلند بگذارد و ریش را کوتاه کند. شما این تشبه را نداشته باشید برای اینکه از آنها فاصله بگیرید. آن را منع می کند و اما اینکه تأکیدی که می کند که شارب را کوتاه کنید و ریش را بلند بگذارید در واقع اصل این نیست اصل این است که تشبه نباشد تشبه هم به آن است که شارب را بلند بگذارد و ریش را کوتاه کند می گوید این کار را نکنید. برای خروج از این تشبه یک راهش این است که در روایت آمده که *حفو الشوارب و أعفو اللحی*. یک راهش هم این است که هر دو را کوتاه کند. باز هم مشابهتی به یهود ندارد. این هم یک احتمالی است که داده شده است و این احتمال احتمال درستی نیست ظاهراً این است که هر کدام برای خودش یک حکمی است.

جمع بندی

اینها سه تقریری بود که هر کدام به نحوی جوابی دارد و در مجموع می بینید که ما در میان این احتمالات و تقریرها یک اطمینانی به یک احتمال مرجح واضحی است که این می گوید ریش داشته باشید و نداشتنش حرام است از این روایت نمی توانیم به این برسیم. گر چه هیچ کدام از این احتمالات را ما نهایتاً ترجیح ندادیم و بین اینها تردیدی وجود دارد. ولی همین تردید کافی است برای اینکه نشود به این استدلال کرد. علاوه بر اینکه سند معتبری هم ندارد. و البته در حد مرجح پیش شما همانی است که می خواهد بگوید که ریش مناسب داشتن نه خیلی کوتاه کردن یک سنت و ادب است و این را داشته باشید.

روایت دوم

روایت دوم قال، قال رسول الله. باز هم این روایت مثل همان مرسله مرحوم صدوق مرسله جازم ایشان است که قال رسول الله. وقتی به چیزی امر می کند می گوید این اشاره به ادب متعارف آن وقت است نه این عنایت دارد اصل این روایات مولویت است اصلش این است که نه اینکه همینطور چیزی را می گوید. اصل در این روایات مولویت است و حکم اولی بودن و ابدی بودن است حملش بر عناوین متغییر قرینه واضحی ای می خواهد. اگر در

روایات دارد که لباس بلند بپوشید نمی گوییم این به خاطر این است که ظواهر عربها اینطور مرسوم بوده نه لباس بلند مستحب است. این دلیل می شود که ما روایتی که می گوید لباس بلند بپوشید حمل بر عرف زمانه کنیم و بگوییم مال آن زمان است و حکم متغیر است نه حکم مستحب است لباس سفید و بلند از آداب اسلامی ثابت است. این روایت اول است روایت دوم هم دارد که *إن المجوس جزوا لحاهم و وفروا شواربهم* این راجع به مجوس است که تا حدی از نظر تاریخی می شود و *إنا نحن نجز الشوارب و نعفی اللحی و هی الفطرة* اینجا هم روایت است که می گوید آنها لحيه هایشان را قطع می کردند و شواربشان را بلند می گذاشتند. ولی *نجز الشوارب و نعفی اللحی و هی الفطرة* سند این روایت بحث قبلی است و چیز جدیدی نیست مرسله به اسناد جازم مرحوم صدوق است اما دلالتش را بعد می گوییم.

وصل الله على محمد وآله الطاهرين